

## باز هم از روایات و گومگوهای تاریخی – ادبی تا موازین سانتیفیک زبانشناختی

### در مورد

### خاستگاه زبان پارسی دری

نخستین روزهای سال دوم تحصیل ام در پوهنتون "برن" بود که با یکی از اسیستانت های ورزیده استادم در زمینه زبان های آریانی افغانستان برخوردم (۱) وی که به تازه گی از سفر پژوهشی کشورمان برگشته بود ، رساله "مادر زبان دری" از استاد حبیبی را برایم نشان داده ، بالحنی تند اظهار داشت : "پروفسور حبیبی چرا در مسایل زبانشناسی مداخله میکند . او در میان خاورشناسان به منزله یک تاریخ نویس و متن شناس ادبی – تاریخی در پشتو و پارسی شهرت داشته است که واقعاً در این دو راستا کارهای زیاد و مغتنمی را انجام داده ، ولی در این رساله باتمام پر رویی نتایج کاوش های ده ساله آریانشناسان با نام ونشانی مانند شلومبرژی و ماریک از فرانسه ، هینینگ از انگلستان ، هومباخ از المان در مورد متن سنگ نبشته سرخ کوتل که آن را نخستین متن گسترده زبان باختری بعد از نام های شاهان کوشانی و پیتلی برسکه ها شناسایی کرده اند ، نادیده گرفته و ارتباط آن را به زبان "تخاری" ، آن هم به عنوان "مادر دری" قلمداد کرده است . (۲) من که در طول یک سال دست کم مبادی و دستبندی تاریخی – جغرافیایی زبان های خانواده هند و اروپایی و هندو آریانی را تاحدی فرا گرفته بودم ، مساله را درک کرده در پاسخ گفتم :

ایا لازم نمی بینید که این اعتراض تان را در نشریه اختصاصی "ژورنال آسیاتیک" به نشر رسانید ؟ " او شانه هایش را بالا انداخته ، گفت : "حیف نیست ؛ صفحات آن نشریه معتبر را در رد چنین لایطالاتی که در ایران و افغانستان بی سابقه نبوده و مثال های فراوانی دارند ، مصروف سازم ". آن استادیار هنوز از عین اشتباه استاد حبیبی اطلاعی نداشت که سنگ نبشته مسلم پارسی هخامنشی را به پشتوی باستان نسبت داده است . (۳)

این اولین برخورد اعتراض آمیزی نبود که مرا در اندیشه فرو برد ، بلکه در اثنای هر درس و لکچری که از استاد اصلی و سایر دانشمندان مهمان ساحة زبانشناسی و بویژه آریانشناسی فرا میگرفتم ، روحیه انتقادی مرا در برابر دیدگاه ها و نوع برخورد و پرداخت دانشمندان کشورم پیرامون مسایل زبانشناسی از جمله آریانشناسی هرچه بیشتر تقویه یافته باخود میانیدادم که در صورت به پایان رساندن موفقانه تحصیلات و برگشتم به کشور از همه اولتر یک آریانشناسی واقعاً علمی را بنیاد نهاده ، آن همه لایطالات در زمینه را نقطه پایان خواهم گذاشت .

لایطالاتی که در دهه دموکراسی با رویکار شدن نشریه های آزاد دیگر از تنگنای فاکولته زبان و ادبیات ، آن هم میان دو استاد سرشناس وقت پوهاند جاوید و پوهاند رشتین بیرون آمده و به مساله حادی روز رسانه ها تبدیل شده بودند برگشت من به کشور هم درست مصادف اواخر دهه چهل خورشیدی بود که از یکطرف شورش های دانشجویان پوهنتون کابل که از احزاب گوناگون سیاسی نماینده گی میکردند و از سوی هم جدال زبانی میان دانشمندان و نویسندگان به اوج خود رسیده و منجر به ایجاد دو قطب مخالف همدیگر یعنی "خراسانی" و "افغانی" گردیده بود . (۴)

هنگامیکه نماینده گان قطب افغانی مرا تشویق به نوشتن مقاله یی در رد ادعاهای بازیگران قطب مخالف کردند . در پاسخ شان گفتم : " آنچه من در بارهٔ زبانشناسی و آریانشناسی در مدت شش سال در سوئیس فرا گرفته ام ، دیدگاه های هر دو طرف به حدی غیر علمی و مضحك مینمایند که حیف است ، من اندوخته های علمی و اکادمیکم را در رد و قبول آن ها به کار بندم."

به جای آن نزد دوست دیرین و هم مسلکم دکتور روان فرهادی معین سیاسی وزارت خارجه رفته، تا در این امر که در ساحة آریانشناسی کدام موضوعات را در تدریس و تحقیق فرا راه خود قرار دهم، با هم مشوره کنیم و در عین حال برای شان پیشنهاد کردم تا در زمینه کار پژوهشی و نگارشی مشترک نموده ، تصویر درستی از مسایل زبانی آن همه گومگوهای غیر علمی و تعصب آمیز را نقطهٔ پایان گذاریم . در آن روزها چند جوان زبانشناسی دیگری نیز از امریکا و شوروی تازه برگشته بودند، ولی بنابر سیستم تحصیلی هر دو کشور از رشته های خاص الخاص فراتر نرفته و از زبانشناسی تاریخی - مقایسی ، از جمله فلالوجی آریانی کمترین بهره یی نداشته اند . در مقابل ، دکتور روان فرهادی حدود ۱۷ سال پیش از من در عین رشته از پوهنتون سربون فرانسه دکتورای شان را به دست آورده بود، ولی از همان روز نخست بازگشت به کشور سیاست را بر زبانشناسی ترجیح داده ، تنها مدتی کوتاهی به يك دو ساعت تدریسی در دیپارتمنت پارسی پوهنخی زبان و ادبیات و شرکت در همایش های مربوط در داخل و خارج کشور بسنده میکرد ، تا که با سقوط نظام شاهی فرصت آن را به دست آورد ، تا کارهای مشترکی را در زمینه با هم سامان بخشیم که ثمرهٔ آن تدوین فرهنگ پشتو - دری ، چاپ برگردان پارسی و انگلیسی تیز دکتورای شان زیر نام "فارسی کابلی" و بالاخر اشتراك فعالی هر دوی ما در همایش بین المللی پشتو برای تاسیس مرکز بین المللی تحقیقات پشتو بود که در راس شرکت کننده گان آریانشناس اروپایی استاد مشترک ما پروفیسور مورگنسرین فقید قرار داشت و به تعقیب آن برگردان و چاپ تلفظ (آواشناسی) و صرف پشتو از استادان غرب دارمستتر ، گایگر ، مورگنستین وین و نیست به شمول جدول های دستبندی زبان های هند و آریانی بوده است و از این راه توانستیم ، تا انقلاب نام نهاد ثور ۱۳۵۷ خورشیدی در راستای ترویج آریانشناسی به مفهوم راستین آن گام های سودمندی را برداشته ، تا حدی از تشبث های بیجا و اماتوری و ضمناً با تبدیل نامواژه "ایرانی" به "آریانی" از حساسیت برخی از دانشمندان، به ویژه پشتون در زمینه بکاهیم . ( ۵ )

با دریغ و درد که در این اواخر برخی از قلمزنان، و شماری از بازمانده گان ح.د.خ.ا. با بهره جویی از ناهنجاری های سیاسی آن هم در وجود اتحاد نامقدسی داشتند ، اقتطاب پیشین را با تجزیهٔ کشور به شمال و جنوب به زعم شان در عمل تحقق بخشند ، ولی اتفاقاً این امر با منافع استراتیژیک ابرقدرت آنسوی اقیانوس ها و همچنان با منافع ملی غلام حلقه به گوش پاکستانی اش نیز در ضدیت قرار گرفته ، "نقشهٔ راه" را برهم زدند .

به هر حال برمیگردیم از رویاروی سیاسی - نظامی به رویاروی علمی - فرهنگی ، به سخن دیگر به تیز و انتی تیزی دربارهٔ منشاء و خاستگاه دری پارسی و یا پارسی دری و در این ارتباط مقالهٔ آقای ن . کاویانی را مورد بررسی قرار میدهم که در واپسین شمارهٔ ماهنامهٔ پدیده (لندن) زیر عنوان "خراسان کهن و فرا رود (ماوراءالنهر) مهد پیدایش و پرورش زبان دری" به چاپ رسیده و نمایانگر همان انتی تیزیست که بر منشای تخاری و باختری (بلخی) بودن این زبان تاکید و ابرام میورزد. ( ۶ )

این مقاله مسلماً در پاسخ نوشته اینجانب زیرنام "افغانستان مهد پیدایش نه ، بلکه مهد پرورش فارسی دری است" نشر شده در شماره سوم ماهنامه یاد شده نگارش یافته است . ولی آنچه را نویسنده محترم در این پاسخ خود ارایه کرده بیشتر به ویژه گی های ادبی ، فرهنگی و نقش فرا ملتی این زبان ارتباط میگیرد ، تا به اثبات ریشه و منشای آن تا بتواند با عین دلایل اتمولوجیکی و فونولوجیکی انتی تیزش را برجسته تر و نیرومندتر سازد . به عبارت دیگر برای به کرسی نشاندن مدعای خود از هیچگونه منابع و ماخذ زبانشناسی عمومی و آریانی در زمینه بهره نجسته و به نقل قول های از دانشمندان عرصه ادبیات و تاریخ اعم از افغانی و ایرانی بسنده کرده است و از سویی هم نمیتوان علی رغم دیگر علوم اجتماعی ، زبانشناسی و مسایل وابسته آن از راه خودآموزی و ممارست فرا گرفت و یا هم از آن سود جست .

امروزه کار زبانشناسی به جایی رسیده ، تا هرچه گسترده تر ، با بهره جویی از متوذهای سانتیفیک ، قواعد و فارمول های ویژه یی را مورد کاربرد قرار دهد . از آنجمله در ساحة آواشناسی و ریشه شناسی تاریخی - مقایسی که از همه نخست در تعیین و شناسایی خاستگاه ، دیگرگونی ، همگونی و وابسته گی يك زبان با دیگر زبان های خانواده و شاخه مربوط یاری میرسانند . مطالعات زبان های بخش خاوری خانواده بزرگ هندو اروپایی ، از جمله شاخه آریانی (ایرانی) آن که از سوی خاورشناسان جهان غرب از سده هژده میلادی تا امروز انجام یافته و با معایر و موازین زبانشناسی نوین سده بیستم به نقطه چرخشی از تکامل خود رسیده اند ،

به همه پرسش های پیرامون خاستگاه ، موقف تاریخی - جغرافیایی و در نتیجه دستبندی "گویش های" مربوط هر خانواده زبانی پاسخ علمی ارایه کرده ، هرچه قاطعانه تر انبوهی از دیدگاه های غیر زبانشناختی ، افسانه ها و روایات مردمی و یا هم فوکس اتمولوجیک و سکولاستیک در زمینه را نقطه پایان گذاشته اند . (۷)

در همین راستا زبان های آریانی را به گونه که در جدول نشان داده شده ، در سه مرحله تاریخی و چهار گروه و یا شاخه جغرافیایی دستبندی کرده اند ، از جمله شاخص های که بر بنیاد آن این دستبندی را استوار ساخته ، از همه نخست تقابل دیگرگونی سراواهای بندشی [گ - د - ب] و سایشی [غ - و - ل - ذ] میباشند . به این معنی زبان های که دارای واژه های با سراواهای بندشی باشند ، به گروه جنوب غربی ، شمال غربی و جنوب شرقی ارتباط میگیرند و زبان های که در عین واژه های هم ریشه و هم معنی از سراواهای سایشی نماینده گی میکنند ، به گروه شمال شرقی ارتباط میگیرند . به گونه مثال در برابر واژه های پارسی ( گاو - برف - ده ) واژه های پشتو ( خوا - واوره - لس ) قرار دارد که در زبان های دوازده گانه پامیری ، یغوبی به شمول اوسیتی / آسیتی (که در مرحله میانگین از نقطه شمال شرقی آریانی با گوینده گانش به کوه های قفقاز کوچیده است) ، و همچنان سغدی و خوارزمی بیشترین به جای ( ل - ) از ( ذ - ) و به جای ( و - ) از " v - " نماینده گی میکند . مانند "نوس" (ده) و " وافر vafra " (برف) در شغنی ، روشنی و غیره (برای مثال های بیشتر به قاموس شاه عبدالله بدخشی و مقالات دکتور خوشنظر پامیرزاد مراجعه شود . (۸)

این تقابل ها یا معادلت ها در جدول چنین ارایه میگردند: (۹)

آریانای غربی		آریانای شرقی	
زبان های شمالغربی کردی ، بلوچی ، تالیشی ...	زبان های جنوبغربی پارسی (به شمول دری وتاجیکی) ، لوری ، بختیاری ...	زبان های جنوبشرقی پراچی ، اورمری	زبان های شمالشرقی پشتو ، اوسیتی ، یغنوبی ، زبان های پامیری ، باختری ، سغدی ، خوارزمی ...
گ g ب w د d	گ g ب w د d	گ g ب b د d	غ j و v/w ل l / d z

افزون بر این سرآواهای سه گانه کثیرالوقوع سرآواهای دیگر نیز وجود دارند که با بسآمد نسبتاً کمتری تقابل هایی را به میان میآورند، به گونه مثال قرار گرفتن (د d) گروه غربی در برابر (ز z) گروه شمالشرقی در واژه های زیر :

(دیرد dird) پارسی باستان ، (دل del) پارسی میانه و نو، (زیرد zard) اوستا ، (زوه zra) پشتو ؛

(در dar) پارسی باستان ، (زر zar) اوستا ، پشتو و غیره (در پارسی نو حیثیت واژه قرصی را دارد) .

در نام های جغرافیایی مانند (درنگیا) پارسی باستان و زرنگیا (زرنگ ، زرنج) اوستا. عین تغییر در میان واژه ها نیز دیده میشود ، از قبیل (ادم adam) پارسی باستان ، ازم azam اوستا که در پشتو ومونجی باز هم همان فونیم در آغاز قرار گرفته است، مانند (زه) پشتو و (زه ، زو) مونجی و غیره. در (زوم) و (داماد) باز هم دو فونیم موقف سرآواها را دارا میباشد .

تقابل (س s) و (ه h) نیز بیشترین در میان وانجام واژه ها دیده میشوند ، مانند (لس) و (دوس) پشتو وشغنی در برابر (ده) پارسی ، (اسویلی) پشتو در برابر (آه) پارسی و غیره . يك چنین تقابل فونیمی میان زبان های شاخه هندی وآریانی نیز وجود دارد، از جمله در (دس - ده) ، (دیس - ده) ، (سوما - هوما) ، (اسورا - اهورا) ... البته معادلت های فونیمی بین شاخه زبانی هندوآریانی وآروپایی مربوط خانواده هندوآروپایی به این پیمانته اشکار نبوده ونیازمند مطالعات بیشتر ریشه شناختی وآواشناختی تاریخی میگردند ، از قبیل فونیم (ك k) در واژه كنتوم (centom) لاتین و (ه h) در واژه های (hundred) انگلیسی و (hundert) المانی ... در برابر (س s) در واژه های (sátam) (اوستا ، (سد) پارسی ، (سل) پشتو ... ویا در برابر (ش - š) سانسکریت (šatam) و (سو so) در زبان های نو آریایی هندی که تنها گروه سلایک شاخه آروپایی به گونه استثنایی آن هم به نسبت نزدیکی تاریخی - جغرافیایی با هندوآریانی در این مورد از عین سرآوا (س s) نماینده گی میکند . همچنان معادلت واژه (تل - tel) لاتین در ترکیبات مانند تلفون ، تلویزیون ، تلگراف ، تلی تایپ و غیره با (دور) پارسی و (لر) یا (لری) پشتو تنها برای دست اندرکاران هر دو رشته سانتیفیک زبانشناسی یعنی ریشه شناسی وآواشناسی تاریخی قابل درك وشناسایی میباشد . (۱۰)

استاد مورگنستین در این باره که چگونه پشتو ( همانند اوسیتی ) همراه با گوینده گانش از شمال شرق به جنوب و غرب و شرق کوچیده ، چنین ابراز میدارد :

پشتو از نظر زبانشناسی مربوط دسته شمال شرقی است و بایستی از راه مهاجرت به جنوب افغانستان آمده باشد . اگرچه کاملاً ثابت نشده اما به گمان اغلب اقوامی که زبان آریایی شمال شرقی را که از آن پشتو به بار آمده ، با خود آورده اند ، مربوط قبایل "ساکه" در ساکستان ( سیستان امروزی ) در سده دوم پیش از مسیح بوده اند . . . .

نامبرده می افزاید ، پشتو از آن گویش های ساکه بوده که پیش از مهاجرتش به جنوب ، در يك ساحه با زبان های پامیری حرف زده میشد . از آنجمله با (منجی) و "بیدغه" و همچنان با زبان باختری ( یفتل - کوشانی ) ویژه گی های مشترکی داشته است . وی نزدیکی پشتوی باستان (Proto Pashto) با اوستا را نیز مورد بررسی قرار داده و به مقایسه میپردازد ، ولی اصرار میورزد که ارتباط پشتو با ساکی بیشتر است . ( ۱۱ )

در عین حال زبان های پامیری اوسیتی و غیره را همراه با پشتو و باختری در جدول ضمیمه مقاله یاد شده از گروه زبان های ساکی برشمرده است . البته این گونه مهاجرت ها میان زبان های آریایی همانند دیگر زبان های جهان هیچگاه موجب قطع وابسته گی گروهی نمیشود ، به طور مثال بلوچی باوجود مهاجرت به جنوب شرق باز هم با کردی ، تالشی و غیره در شمال غرب قرابت تاریخی را از دست نداده و نمایانگر عین ویژه کگی های ساختاری میباشد .

و همان سان که پشتو با پشتوی میانه و باستان وابسته گی تنگاتنگ فونولوژیکی ، اتمولوژیکی و دستوری را تاحدی کافی کماکان پایدار نگاهداشته و تنها دستخوش دیگرگونی های گویشی و واژه گانی گردیده است ، پارسی دری ( پارس نو ) نیز به نوبه خود با پارسی باستان عین وابسته گی را دارا میباشد . به همین منوال میتواند فاصله تاریخی - جغرافیایی پشتو با پشتوی باستان با فاصله تاریخی - جغرافیایی پارسی دری با پارسی باستان مساوی محاسبه شود . البته این مساله به این معنی است که روت و ریشه همه عناصر ساختاری و واژه گانی تمام زبان های معاصر جهان به اصل باستانی آن ها برمیگردند . مفهوم واژه باستان یا باستانی نسبی بوده و هرگز به نقطه آغاز در زمینه شمرده نمیشود ، به سخن دیگر پارسی باستان یا پشتوی باستان به زبان "آریایی" منتهی میگردند و آریایی نیز به نوبه خود به زبان مبدای خانواده هندواروپایی و غیره ، نه آنچه پروفیسور شهرستانی در نقل قولی ابراز میدارد : "... زبان دری نخستین بار در زمان بهمن بن اسپندیار ایجاد گردید . ( ۱۲ ) از این امر که در دستبندی زبان های جهان سه مرحله تاریخی - جغرافیایی را از هم تفکیک مینمایند ، زبان های ما نیز از این امر مستثنی نمیشوند .

یکی از دلایل بنیادی و عمده بی سروپا بودن انتی تیز دانشمندان غیر زبانشناس و غیر آریانشناس ما دایر به منشای تخاری دری در همین نکته نهفته است که دری (پارسی) را منحصر به مرحله سومین (نوین) مینمایند که از سده هشتم میلادی آغاز مییابد ، در هر دو صورت اگر آن زاده تخاری می انگارند و یا باختری ، همین مفهوم را میرساند . و چه رسد به اینکه زبان تخاری مربوط شاخه اروپایی بوده و دستنویس های که از آن به دست آمده از سده های ۶ و ۸ میلادی میباشد بدون آنکه سلفی یا خلفی داشته باشد . تخاریان کوچی های اروپایی بودند که با اقوام ساکی ، یکی از عشیره های تثبیت شده پنجانانه آریایی مربوط گروه باختری یا شمال شرقی در وادی تارم و ختن ترکستان شرقی زنده گی روستایی را اختیار کرده و بعد از استیلای بیغورها به هرسو پراکنده شده اند . ( ۱۳ )

واز امکان بدور نیست که شماری از آن‌ها به دوستان دیرین شان ( کوشانی‌ها ) در بدخشان وگرد ونواح آن پناه آورده باشند و سپس باخلاف آنان "پپتل‌ها" چنان درآمیخته اند که دیگر به جز نام ونشان دیگری از آنان به جا نمانده است ، نامی که غالباً با گذشت زمان با کوشانی و "پپتلی" مغالطه شده و اشتباهات اتنولینگویستک را به بار آورده است . ( ۱۱ )

همچنان اطلاق نام تخاری بر زبان باختری نیز زاده عین اشتباه تاریخی به شمار میاید ، زمانیکه باسقوط کابل شاهان به دست اعراب یکجا باگوینده گانش جایش را عمدتاً به زبان های در مناطق مربوط پشتو و دری داده است اغلباً با آمیختن شاخه زاول ها ( زابلی‌ها ) با پشتون ها در پشتو مدغم شده است . واقعیت امر این است که دری (پارسی) همانند دیگر زبان های آریانی سه مرحله انکشافی را پشت سر گذاشته که عبارتند از :

(۱) مرحله باستان ( دوره هخامنشی‌ها ) که از ۵۲۰ تا ۳۰۰ ق م با هجوم یونانیان برهه زمانی را دربر میگیرد ؛ (۲) مرحله میانگین که از ۲۰۰ ق م آغاز گردیده و تا سده هفتم میلادی ادامه پیدا میکند ، یعنی دربرگیر دوره حکمروایی ساسانی را از آغاز تاانجام آن میباشد و (۳) مرحله سومین یا نوین با استیلای ونفوذ سیاسی وفرهنگی عرب ها آغاز میگردد از جمله عواملی که مرحله نوین پارسی (دری) را از مرحله پیشین (میانگین) آن جدا میکند ، از همه نخست وقفه یی بیش از دو سده بوده که به نسبت مردود شمردن پارسی میانه (پهلوی ) من حیث زبان مذهبی زرتشتی از طرف خلفای آمویه در کاربرد نوشتاری آن به میان آمده و در قدم دوم همانا تغییر خط پهلوی ( دین دبیره ) به خط عربی بوده است ، که درعین حال این دو مساله اساساً نتیجه از دست دادن سیادت و مرکزیت اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی ساسانیان تلقی میگردد از همین رو آریانشناسان ( سده هشتم میلادی ) را سرآغاز مرحله نوین زبان های آریانی که از خلیج فارس تا تکسلا ( حوالی راولپندی ) تکلم میشوند ، شناسایی کرده اند . ( ۱۴ ) گذار از یک مرحله به مرحله دیگر. لنکوویستیکی به معنی زایش یک گویش از گویشی ماقبل آن را تداعی میکند که بنابر عوامل یاد شده دیگر قابلیت وکارایی نگارشی روزمره را از دست میدهد. به همین منوال پارسی نوین یا پارسی دری از نگاه زبانشناسی تاریخی به مثابه گویشی از یک گویش پیشین ((پهلوی یا پارسی میانه)) زاده شده است.

این هم شگفتی آور نبود،وقتی نویسنده گان ، پژوهشگران ویا هم فرهنگ نویسان به زبان گفتاری مردم عادی مراجعه کردند ، دریافتند که گفتار شان از پهلوی درمدت بیش از دو قرن فرق بارزی پیدا کرده است ، به گونه مثال (بیو) را به "یک" و (بندک) را به (بنده) تبدیل کرده و دیگر آن گویش میانه برایشان قابل فهم نیست . به این ارتباط این ادعای مدعیان منشای "تخاری" ویا درستتر "باختری" ، پرادوکسی (ضدونقیض) محض است که گویا دری "مدت یکهزار وهشتصد سال تا دو هزار سال پیش از این در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر وادب دربار بوده ...". ( ۱۵ )

درحالیکه عین نویسنده که از آن این نقل قول شده ، زبان تخاری را مادر زبان دری وانمود ساخته است . ایا چگونه امکان دارد که دختری همسن وسال مادرش باشد ؟

اگر استاد حبیبی ، استاد جاوید ، پوهاند شهرستانی ، ژوبل ، رویین ... ویا انجنیر کاویانی واقعاً زبان دری (پارسی) را زاده زبان "باختری" قلمداد میکنند، پس باید این اصل لنکوویستیکی را نیز مدنظر گیرند که زمان این زایش از سده هشتم میلادی فراتر نمیرود که نقطه گذار از مرحله میانگین به نوین برای تمام زبان های آریانی شمردن میشود ،

یعنی درست زمانیکه آخرین بقایای کوشانی ها و پیتلی ها از جمله کابل شاهان باعین سرنوشت ساسانیان دچار شده و توام با آن گویش یا زبان شان نیز صحنه را به زبان های مرحله نوین، عمدتاً پشتو و پارسی تخلیه کرد که جزء از سنگ نبشته ها و سکه ها اثری دیگر از آن به جا نمانده است. درحالیکه از پارسی میانه اثر وافر و به شمول زند و پازند ( ترجمه و شرح اوستا ) به دست داریم که بدون شك گویش میانه پارسی و یا پارسی دری را در مجموع نمایان میسازد.

اگر فرض کنیم، زبان باختری از عین شرایط که در نتیجه مبارزات سیاسی و فرهنگی در خراسان زمین برای احیا و یا زایش دوباره پارسی دری به میان آمدند، برخوردار میشد، یقیناً گویش تازه ی از آن به وجود آمده و یا به مرحله نوین میگذاشت. ولی تاریخ گواه است که گویش یا گویش های زبان باختری یکجا با گوینده گانش در مناطق مختلف با دیگر گروه های مختلف اتنو- لنگویستی در آمیخته، به اصطلاح در آن ها مدغم (اسیملیت و انتگریت) شدند. (۱۶)

افسانه های نیمه تاریخی زال ورستم و غیره غالباً به پیتلی ها بویژه زاولی ها (زابلی ها) منسوب میباشند، همچنان اتنولنگویست ها پارچه لباس زنانه در شهر کابل به نام "دولاق" را یادآور کولتور کوشانی = پیتلی برشمرده و آن را یگانه نشانی روشن باشنده گان قدیم واصل این شهر شناسایی کرده اند. (۱۷)

ناگفته نباید گذاشت که برخی از نویسندگان زبان (پارسی) دری را نه تنها زبان بومی (ویگانه) افغانستان قلمداد کرده، بلکه از این هم گامی فراتر نهاده، خویشاوندی آن را با پارسی ایران یکسره رد میکنند. به گونه مثال "سیمای ولی" که در نتیجه همایش بن در حکومت عبوری چوکی وزاراتی را از آن خود ساخته بود، در یکی از مقالات به زبان انگلیسی ابراز داشته مینویسد: "افغان ها به دری صحبت میکنند، نه به عربی یا پارسی. اگرچه دری با زبانی که در ایران رایج است، یکمقدار شباهت دارد، ولی در واقعیت از آن کاملاً متفاوت است."

البته ایدیتیر (ویراستار) جمله یی را بر آن افزوده است: "پشتو نیز زبان عمده افغانستان به شمار میرود." (۱۸)

از سویی هم در هیچ يك از فرهنگ های جهان حتی ایران واژه "دری" منحیث نام يك زبان دیده نمیشود و آریانشناسان که با گویشناسی سروکار دارند، "دری" را مانند "تاجیکی" یکی از گویش های زبان پارسی میدانند که به نوبه خود به دو گویش عمده تقسیم میشود، گویش "خراسانی" بامشخصه "آری" و گویش "تاجیکی" بامشخصه "بلی"، البته مراد از گویش "تاجیکی" لهجه داخل قلمرو موجوده افغانستان بوده، نه تاجیکی تاجیکستان که آن افزون به مشخصه "بلی" ویژه گی های دیگری منحصر به فرد خود را انکشاف داده است.

ولی واژه "تخاری" در فرهنگ های جامع و انسیکلو پیدی های معتبر جهان به منزله نام زبانی دوره میانه اروپایی بازتاب یافته طوریکه در بالا گفته شد، دستنویس هایش از سده ۶ تا ۸ میلادی در اوایل سده بیستم میلادی در ترکستان چینی به دست آمده اند و نمایانگر دو گویش A و B آن میباشند. (۱۹)

دانشمندان ایرانی به شمول آنانیکه هم در مقاله داکتر رویین (۲۰) و هم در مقاله آقای کاویانی از آنان نقل قول شده، واژه دری را معمولاً به عنوان صفت زبان پارسی به کار میبرند، نه به صورت اسم متبادل یا مترادف پارسی.

در افغانستان پیش از قانون اساسی سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی) در هیچ نوشته و کتاب "دری" به شکل مجرد آن سراغ نمی‌گردد که آن هم از ایجادات یکی از اعضای کمیسیون تدوین قانون مذکور "میرمحمد صدیق فرهنگ" بوده است که به این گونه به زعم خود از حساسیت غیرپارسی زبانان کاسته باشد.

این هم شگفتی انگیز نبود، در یکی از همایش‌ها در هتل آریانا اواسط سال‌های شصت خورشیدی پوهاند جاوید که یکی از پیش‌آهنگان و مدافعین سرسخت نظریه "منشای تخاری" به شمار میرفته، پیشنهاد کرد که نباید با پافشاری برنام "دری" خود را از حوزه سرشار و گسترده فرهنگی پارسی مجزا و محروم نمود.

اینجانب در یادداشتی که به وقت و زمانش به کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان ارسال داشته، پیشنهاد کرده بودم که در چنین يك وثيقة ملی لازم و ضروریست که به واژه "دری" واژه "پارسی" یا "فارسی" علاوه شود، در غیر آن مشکلات و مغالطه‌های قانونی و حقوقی را به سطح ملی و بین‌المللی درآینده به بار خواهد آورد، ولی متأسفانه طوریکه دیده میشود، به همان نامواژه "دری" بسنده کرده‌اند.

اطلاق نام تاجیک و تاجیکان بر همه ی گوینده گان پارسی، حتی دربرگیر ساسانی‌ها، همانند افسانه "تخاری" هیچ بنیان تاریخی و زبانشناختی نداشته، تنها و تنها در دوره اسلامی از سوی ترک‌تبارها، غالباً پس از نفوذ آنان به گوینده گان پارسی ماوراءالنهر اطلاق شده است آن هم در ابتداء به شکل تازیك و تازیك بوده و بعدها به صورت تاجیک درآمد به این حدس که گویا آن گروه ایرانی از بقایای تازی‌ها (عرب‌ها) بوده‌اند.

ضدو نقیض دیگری که در نوشته آقای کاویانی و دیگر نوشته‌های ازین قماش دیده میشود، این است که همزمان دو خاستگاه را برای دری یا پارسی دری قایل شده‌اند، یکی در انتهای جنوب شرقی و دیگری در انتهای شمال شرقی، به گونه مثال در نقل قول از خانلری میخوانیم:

:"منطقه رواج و رونق فارسی دری ابتداء در شرق و شمالشرق ایران بود ... "؛ (۲۱)

درحالیکه بر بنیان نقشه زبان‌های آریانی خط درشتی مرزی (isogloss) از میان این دو خطه جغرافیایی میگذرد. ازین برمیآید دکتر خانلری بیشتر ادبیاتشناس بوده تا زبانشناس و باز آریانشناس. به گونه ییکه در بالا گفته شد و در جدول نیز کاملاً آشکار است، شمالشرق

از بدو تاریخ انشعاب زبان‌های آریانی از خاستگاهی مشترك در برابر سرآوای [گ - د - ب] زبان‌های جنوب غرب، شمال غرب و جنوب شرق از [غ - ل (ذ) - ب] نماینده گی کرده که از اوستا گرفته تا سغدی، خوارزمی و از ساسانی گرفته تا زبان باختری، پشتو،

اوسیتی و زبان‌های دوازده گانه پامیری را دربر میگیرند. در این باره که شمالشرق به ویژه سواحل جنوب و شمال آمو دریا، به عبارت دیگر منطقه میان رود جیحون و سیحون نزد

بیشترین خاور شناسان گهواره مشترك آریاییان بوده که نخست حدود ۳۵۰۰ سال پیش شاخه هندی از آن جدا شده به هند کوچ کرد و شاخه آریانی (ایرانی) آن به تعقیب آن به چند گروه تقسیم گردیده، از آنجمله دو گروه آن به نام‌های ساسانی‌ها و اوستایی‌ها در همین

مناطق آبی‌شان باقی ماندند و سه گروه آن به سوی غرب کوچیدند که بعداً به نام‌های پارس‌ها، مادها و پارت‌ها یاد شدند. از این رو اگر گروه‌های غربی آریانی از جمله پارس‌ها و یا

دقیقتر بگوییم، پارسی زبانان در مجموع ادعا کنند که از این مهد مشترك برخاسته و در عین زمان زبان‌شان از همین جا منشأ گرفته است، درست است ولی با این فرق که در همان آغاز این زبان، گویشی از گروه گویش‌های پنجگانه زبان واحدی مشترك "آریانی" بوده است.



که پس از متوطن شدن شان در پارس شکل زبان مستقلى را به خود گرفته ، به نام "پارسی" یاد شده است . (۲۲) بنابر همین بنیاد سخن سعید نفیسی به جا است که میگوید که : " ما ایرانیان از آنجا آمده ایم و ایران امروز به منزله خانه دوم ماست . (۲۳) ولی انتی تیز مبنی بر ادعای خاستگاه شرقی و شمالشرقی پارسی نوین یا پارسی دری نیز از همین جا سرچشمه گرفته ، عنصر تاریخی - جغرافیایی با تمامی ابعاد علماً ثابت شده آن در زمینه اهمال گردیده است . نادیده گرفتن مکان و زمان در سیر رشد و تکامل هر پدیده اجتماعی از جمله زبان مساله را به افسانه و متالوجی میکشاند که این دو اصل را یکسره منتفی میسازد . تیزی که باموازین و اصول سانتیفیک و انکار ناپذیر در مورد خاستگاه زبان پارسی دری یا پارسی نوین از سوی دانشمندان متخصص غرب در طول دو صد و پنجاه سال ارایه شده است ، نمیتوان بانتی تیزی متکی بر دلایل ادبی ، فرهنگی و تاریخی و یا هم واژه گانی و نقش "فرا قومی" آن متزلزل ساخت و یا دست کم راهی را برای سنتیزی در زمینه هموار ساخت که اصلاً در چنین يك مساله سانتیفیک اثبات شده ، راه سوم یا میانه وجود داشته نمیتواند .

آواها (فونیم ها) کوچکترین و نهادهترین اجزای يك زبان شمرده میشود و پیش از همه نمایانگر هویت تاریخی آن میباشد ، اجزای متشکله دیگری زبان مانند مورفیم ها (واژگ ها) و واژه ها از همین آواها به وجود میآیند که این دو عنصر به نوبه خود واحدهای بزرگ و بزرگتری (فقره ، جمله ، کلام) را تشکیل میدهند .

وقتی خواسته باشیم ، ریشه و پیشینه زبان مطلوب را مورد تدقیق قرار دهیم ، نخست تر از همه از مطالعه و پژوهش آواها زیر عنوان "آواشناسی" شروع میکنیم و دیگرگونی تك تك آوا را از دید تاریخی و جغرافیایی در موقعیت های مختلف داخل يك واژگ (مورفیم) یا واژه یعنی در آغاز ، میان و پایان به بررسی میگیریم و بالاخره ما را به دورترین نقطه تاریخی - جغرافیایی میرساند که آن را معمولاً خاستگاه زبان مربوط مینامند .

در قدم دوم به مطالعه و بررسی واژه ها زیر عنوان (ریشه شناسی) میپردازیم و باعین متود هر یکی از آن ها به ریشه و خاستگاه اصلی آن میرسانیم . (۲۴)

اگر در هر دو صورت مواد مورد نیاز زبان مربوط به دست ما نیفتد ، از متود مقایسی (restoration) بازسازی کار گرفته و به کمک مواد زبان یا زبان های خویشاوند تسلسل تاریخی - جغرافیایی همان آوا و واژه را به پیش میبریم .

مطالعه ترکیب و گردان واژگ ها (مورفیم ها) زیر عنوان مورفولوجی (صرف) و مطالعه ساختار جمله (نحو) البته در درجه سوم و چهارم در برآوردن مطلوب به ما یاری میرساند .

ولی واژه گان (vocabulary) به صورت مجرد در تعیین و تشخیص ریشه و پیشینه يك زبان چندان مدار اعتبار نبوده ، مورد استفاده قرار گرفته نمیتوانند چه که بدون ارزیابی دقیق ، آن هم به کمک دو رشته نخست یاد شده (آواشناسی و ریشه شناسی) اصالت آن ها همواره روشن نمیشد .

بنابر همین دلیل نبایست در مورد زبان پارسی دری به نسبت داشتن واژه های از زبان های شمالشرقی این حکم را صادر کرد که این زبان مربوط همین گروه زبانی است . به گونه که در نقل قولی از دکتور رویین میخوانیم : "... زبان دری از لحاظ خاستگاه واژگانی مربوط به خانواده زبان اوستایی بلخی میباشد ... " . (۲۵) از این دانشمند ادبیات باید این را نیز پرسید که واژه های دخیل و مستعار در زبان دری (پارسی - دری) تنها به اوستا خلاصه نمیشود ، بلکه مقدار واژه های قرصی عربی و ترک - مغولی در این زبان به مراتب بیشتر از آن است ، چرا آن را به این زبان ها نسبت نمیدهد ؟

البته در نقل قولی از آریانشناس نامدار ایرانی احسان یار شاطر يك چنین نتیجه گیری را در مورد نمیبینیم ، بلکه مرادش از نقش زبان سغدی و زبان های دیگر خطه مربوط در غنماندی زبان پارسی دری میباشد ، حتی اگر احياناً به جای "غنماندی" واژه "تشکل" را هم به کار برده باشد . ( ۲۶ )

زبان اردو که از زمان مغل هند عمداً و جبراً تا حدود هشتادونود فیصد واژه های پارسی ، ترك - مغلی و عربی در آن جا گزین واژه گان اصلی "هندی" شده و در این اواخر زیر نفوذ واژگانی و ساختاری انگلیسی به کلی مسخ گردیده است که میتوان آن "پتوا" بنامیم ، ولی باحفظ حداقل واژه گان وقواعد دستوری ، آواشناختی و ریشه شناختی هنوز از زمره زبان های معاصر هندی به شمار میرود .

موجودیت واژه ها ، نام ها و نامواژه های اوستایی در پارسی دری دلیل دیگری ارتباط ریشه یی با شجره یی (genealogic) این زبان با پارسی میانه (پهلوی) میباشد ، به این معنی که اوستا به منزله زبان مقدس زرتشتیزم که مذهب رسمی ساسانی ها بود ، بر زبان شان نفوذ داشته است ، مانند : زرتشت ، هورمزد - یزد ، یزدان (اهورا مزدا) سپنتا ، میترا ، اهریمن ، هوما (سوما) . ( ۲۷ )

در مرحله سومین یا نوین زبان های آریانی که مطابق به دوره اسلامی است ، باز هم مساله مذهب و زبان با هم گره خورده ، نفوذ زبان عربی در این زبان ها در قدم نخست پارسی نوین (پارسی دری) را فراهم کرده است که حتی در اوایل چه از ترس و بیم حکمروایان متعصب عباسی و چه هم از نبود امکانات برای جمع آوری ذخیره کافی از اطراف و اکناف ، این زبان را با واژه ها ، عبارات ، نام واژه های دینی ، علمی و فرهنگی بیحد و حصر به يك "شیروشکر" تبدیل کرده بود . این تنها شاعرانی چون دقیقی و به ویژه فردوسی بزرگ بوده اند که تا حدی از شدت نفوذ عربی کاستند تا که در سده بیستم به ویژه بعد از تبدیل نام پارس (فارس) به ایران و بالا گرفتن احساسات ملی - فرهنگی در برابر نفوذ زبان عربی دست اندرکاران زبان و فرهنگ آن کشور دامن دقیقی و فردوسی گرفته ، از يك سوی واژه های ناب قدیمی (ارکاییزم ها) و گویشی (دیالکتیزم ها) فراهم آورده و به کار بستند و از سوی هم برای بازسازی واژه های نو (نیولوژیسم ها) فرهنگستان ها را به میان آوردند .

ولی باین همه پارسی دری از همان روزگاران (سده سوم اسلامی) که در نتیجه جنبش های ازادخواهانه در خراسان سر برآورد ، در عین زمان حیثیت زبان دوم اسلامی را نیز نصیب گردید ، زبانی که برای سایر گوینده گان زبان های گردونواح نسبت به عربی به مراتب آسانتر مینمود و یکی از انگیزه ها و دلایل قوی نفوذ "فرا قومی" آن نیز همین بوده است .

انتقال و ترویج زبان پارسی دری و رسم الخط آن در سرزمین هند از سوی شاهان لودی بیشتر از همه همین انگیزه دینی - اسلامی داشته که عین زمینه را برای شاهان سوری و حکمروایان ترکی و مغلی هموار ساختند . ۲۸ زبانی که تا استیلای استعماری انگلیس ها رسمیت داشته ، زبان دینی ، ادبی و فرهنگی مسلمانان آن دیار به شمار میرفته تا بالاخره جای خود را به زبان اردو خالی کرد که نسبت به هر زبان هندی با داشتن واژه های پارسی ، عربی ، ترکی باگوش و هوش آنان آشناتر بوده و بنابراین برای همه ی شان نمایانگر هویت و مشخصه اسلامی مینمود . آخرین نماینده زبان و ادب پارسی در هند شاعر نامدار اقبال لاهوری بوده که پس از امیر خسرو دهلوی و اسدالله غالب به هر دو زبان اسلامی شبه قاره سخنسرایی کرده است .

به هر رو گونه برخورد و پرداخت به مسأله ریشه و پیشینه يك زبان که صرف بر پایه پژوهش کتابخانه‌یی (library research) و متن‌شناسی (textology) ، یعنی باهم آنباشتن نقل قول‌ها و روایات تاریخی ، ادبی ، سیاسی ... قرار داشته باشد ، با متودولوجی علمی امروزی سازگار نبوده و ما را هرگز به منزل مقصود نمیرساند . برخلاف ، هرگونه پژوهش مسایل زبان‌شناسی نوین بیشترین پژوهش ساحوی (field research) و پژوهش آزمایشگاهی (laboratory research) میباشد. چه زبان ، به سخن دیگر مواد و دتای زبان خود آزمایشگاهی شمرده میشود که برای علوم دیگر اجتماعی مانند تاریخ ، جغرافیا ، اقتصاد ، منطق ، مذهب ، فلسفه ، ادب‌شناسی ، فرهنگ‌شناسی ، جامعه‌شناسی ، باستان‌شناسی ، روان‌شناسی ، علوم سیاسی و غیره نیز مدار اعتبار و کاربرد قرار گرفته میتواند . مواد موجود در گویش‌ها و یا نوشته‌ها به مثابه فوسیل‌های زنده بوده که با کارگیری اصول و موازین سانتیفیک آواشناختی و ریشه‌شناختی ریشه و پیشینه ، دیگر گونی‌های تاریخی - جغرافیایی و بالاخره خاستگاه زبان مطلوب را به ما روشن و تثبیت مینمایند .

اینجانب در ماه حمل ۱۳۴۵ خورشیدی به سلسله پژوهش و گردآوری گویش‌های زبان‌های آریائی ضمن کار بر گویش پارسی جُرم بدخشان به وارینتی (و-) سرآوای (ب - ) در واژه ویره (بیره) برخوردی ، شگفتی زده شدم ، ولی به زودی دریافتم که گویش یاد شده در همسایه‌گی در به دیوار زیبای ، سنگلیچی ، اشکاشمی ، مونجی ... قرار داشته و زیر تاثیر آن‌ها چنین يك دیگر گونی در آن پدیدار شده است . زبان‌های که همانند پشتو ، باختری ، سُغدی ، خوارزمی ، اوسیتی و دیگر زبان‌های نوین و میانگین گروه شمال‌شرقی سرآواهای قدیمی آریائی [گ - د - ب] در آن‌ها به [غ - ل (ذ) - و] تبدیل گردیده و در مقابل سه گروه دیگر (جنوب غربی ، شمال غربی و جنوب شرقی) به شمول زبان پارسی نوین و میانگین ، آن‌ها را کماکان نگهداشته اند . البته این مسأله هرگز دال بر قدامت این سه گروه در برابر گروه اولی نبوده است ، طوریکه سال‌های سال از سوی استادان پارسی‌داری در فاکولتة ادبیات به رُخ استادان پشتو میکشیدند . (۲۸) درحالیکه از نگاه زبان‌شناسی تاریخی همه ی زبان‌های جهان از جمله آریایی و آریائی در مرحله سومین از سیر تکاملی شان قرار دارند . گروه شمال‌شرقی نیز به نوبه خویش ویژه‌گی‌های دستوری و واژه‌گانی باستانی را نسبت به سه گروه دیگر بیشتر نگهداشته اند . بنابر آن آریانشناسان چنین نتیجه‌گیری میکنند که سه گروه آن در بخش آواشناسی و گروه چهارمین در بخش دستوری و واژه‌گانی محافظه کار میباشد .

سرآواهای سه گانه باستانی در مرحله باستان از نگاه جغرافیایی چندان دستخوش دیگرگونی نشده و تا حدودی در همه جا به حال خود میباشد . واگر دیگرگونی اندکی هم به میان آمده ، شامل آن‌ها همه آن میگردد ، به گونه مثال :

فعل -vaina- پارسی باستان و -vaēna- در اوستا که در مرحله میانگین در پارسی بیند (binad) و در پشتو وینی (wini) شده است . بااین همه نمونه‌هایی نیز داریم که (ب - ) در هر سه مرحله پارسی تغییری نکرده است ، به گونه مثال : بندکه - بندک - بنده .

بگه -baga- (خدا) پارسی باستان در پارسی میانه و نو به کلی ناپدیده شده ولی در زبان باختری به شکل (بغ) نگهداری شده ، در نام‌های مانند بغپور (بغفور) ، بغلان و غیره . اینکه به طرف غرب کلمه "بغداد" دستخوش عین دیگرگونی گردیده است ، شاید زیر تاثیر عیلامی ،

ارامی و یا کدام زبان دیگری از مرحله کهن خانواده سامی درآمده باشد ، ولی در "غزنه" که درعین حال قلب "غزنه" و یادآور گنزه (-ganza) پارسی باستان بوده و سپس در مرحله میانگین و نو آن شکل "گنج" را به خود گرفته ، علاوه بر عربی اثرپذیری پشتو نیز از احتمال بدور نمی نماید و از سویی هم معرب "گنج" پارسی "کنز" میباشد . ( ۲۹ )  
در بلوچی به مثابه زبان مربوط گروه شمالغربی نیز نمونه یی از دیگرگونی سرآوای ( ب - ) به ( و - ) در واژه "ورنا" (برنا) داریم که میتوان این استثناء هم به نوبه خود زاده دیگرگونی موقعیت جغرافیایی این زبان برشمرد .  
نتیجه گیری :

۱ - امروزه همه مسایل زبان مربوط و منحصر به دانش ویژه ی آن "زبانسناسی" بوده ، هر یکی از این مسایل به بخش ویژه ی این دانش ارتباط میگیرد . تنها و تنها دست اندرکاران یا متخصصین بخش های مختلف این دانش صلاحیت و توانایی آن را دارند تا از عهده بررسی مسایل مختلف زبان بدر آمده و هر دیدگاه و نقطه نظر شان در زمینه درخور اعتبار شمرده میشود . تشبث بیجای دانشمندان دیگر رشته ها اعم از ادبیاتشناسان ، متن شناسان و تاریخنویسان در هر یکی از بخش ها و مباحث زبانشناختی قابل اعتبار و پذیرش نمیباشد و در این راستا دیدگاه مبنی برمنشاء ، ریشه و پیشینه هر زبان از جمله پارسی دری که خاستگاهش را به زبان تخاری و یا باختری ارتباط میدهند ، دیگر جزء افسانه ها و اسطوره ها گردیده است .

۲ - پارسی دری (پارسی نو) بر بنیاد ریشه شناسی (اتمالوجی) و آواشناسی (فونولوجی) زاده پارسی میانه (پهلوی) است و چنانچه نتایج پژوهش های دونیم صد ساله آریانشناسان باختر زمین به اثبات رسانیده ، در دسته بندی تاریخی - جغرافیایی مربوط گروه جنوب غربی زبان های آریانی (ایرانی) شمرده میشود . اساسی ترین قاعده و فارمول این وابسته گی را همانا پایداری و نگهداری سرآوای باستانی [گ - د - ب] پارسی دری در برابر سرآوای [غ - ل (ذ) - و] گروه زبان های شمالشرقی را تشخیص و وضع کرده اند .

افزون بر آن قاطع اکثریت اهل خبره و دانش در راس زبانشناسان خود حوزه زبان پارسی در مجموع نیز به همین باور اند که زایش و یا پیدایش آن را از پارسی میانه (پهلوی) در جنوب شرقی خراسانزمین صورت گرفته و سپس به مثابه زبان معیاری نوشتاری به خاور و باختر نفوذ و گسترش یافته است .

۳ - دلیل این که این زایش زبان پارسی دری یا نوین چرا به این سوی مرز جغرافیایی زبانی یعنی "کویر لوط" به وقوع پیوسته ، همانا نتیجه جنبش و مبارزات پیروزمندانه ازادیکواهی خراسانیان بوده است که در نیمه سده سوم اسلامی مطابق سده نهم میلادی روند تکاملی را پیموده است . در این روند نقش امرای طاهری ، صفاری ، سامانی و غزنوی از همه برجسته تر بوده و درست بعد از سده دوازدهم میلادی ، به منزله گویش معیاری ادبی آنسوی مرز خراسان (پارس) گسترش یافته است . ( ۳۰ )

۴ - از نگاه زبانشناسی تاریخی - جغرافیایی یا گویششناسی این زایش در واقعیت زایش زبان نو نه ، بلکه گویش نو بوده ، که پس از پیمودن روند تکاملی با گویش (( ما در )) فاصله اش هرچه بیشتر شده ، معمولاً نام "زبان" را به خود گرفته است . تغییر سیستم الفبای از خط پهلوی ( دین دبیره ) به سیستم عربی در حقیقت بر آن مهر تایید گذاشته است . پارسی میانه (پهلوی) نیز به نوبه خویش از گویشی انکشاف کرده که زاده زبان پارسی هخامنشی بوده است .

این شك و تردید نیست ، همان سانی که پارسی دری یا پارسی نو خلف الصدق پارسی میانه (پهلوی) به شمار میرود ، گوینده گان آن به ویژه سامانیان نیز به نوبه خویش از اخلاف ساسانی ها میباشند که بعد از فروپاشی حکمروایی شان به دست یونانیان از آنسوی خط مرزی یاد شده به این سو سرازیر گردیده دولت ساسانی تشکیل داده بود و در سده هفتم میلادی طی ایتلافی با ترك های غربی رو حکمرانان بیپتلی را از پا درآورده و آنان را یکجا با دیگر اقوام ساکی، به استثنای پامیری ها، از مناطق شمال رانده و بعدها با تقسیم شمال در سی ملوک الطوائفی (خانهای) وزیک ها ، به ویژه بعد از یورش عرب ها بیشتر در پارا دریا متمرکز شده ، تا، چنانچه گفته شد ، در سده هفتم دولت سامانی بنیاد گذاشتند . ( ۳۱ ) یکی از شاخه های ساسانی ها ، پهلوی ها (پرتوها) بوده اند که در حدود استان خراسان امروز میزیسته اند .

۵ - زبان پارسی دری از همان روزگاری که بخش شمالی خراسان در نتیجه زوال و برچیده شدن حاکمیت سیاسی سامانیان از بخش جنوب و شمال سلسله هندوکش به دو گویش عمده "خراسانی" و "تاجیکی" تقسیم گردیده است . با استیلای جهانکشایان ترك - مغلی از سده سیزدهم میلادی که آسیای میانه ، پارس (ایران امروز) و خراسان (افغانستان امروز) را زیر بیرق واحد امپراتوری شان درآورده بودند، به آنسوی کویرلوط ، خط مرزی شرقی - غربی زبان های آریانی نفوذ بیشتر نموده، گویش های خورد و کوچك آن خطه باختری (غربی) را در خود مدغم و زمینه پیدایش گویش سومی و در نتیجه یگانه گی دوباره زبان پارسی را در مجموع هموار ساخت و دیری نگذشت که این زبان در همان زادگاه ابایی و اجدادی سیادت و مرکزیت فرهنگی از دست رفته اش را باز یافت ؛ سخن خداوندگار بلخ در همین جا درست میاید که گوید :

هرکه جدا گشت از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

بعد از آنکه حوزه های سه گانه باری دیگر با مرزهای سیاسی از هم جدا شد ، باز هم هر سه گویش دست کم وابسته گی ادبی - فرهنگی را نگهداشتند تا که در سال های شصت سده بیستم گویش پارسی دری با به دست آوردن حق قانونی به منزله زبان رسمی، پهلوی زبان پشتو در افغانستان، و در دهه واپسین همان سده با فروپاشی دولت شوروی و استقلال تاجیکستان ، به گسترش هرچه بیشتر مرادفات ادبی ، فرهنگی و سیاسی میان هر سه حوزه انجامید ، تفاوت های گویشی اعم از نوشتاری و گفتاری روبه کاهش نهاده و با پیشرفت سریع تکنالوجی اطلاعاتی و رسانه یی فرآیند وحدت گرایی دستوری و واژه گانی آن روز تا روز سریعتر گردید.

۶ - چنانچه در بالا توضیح دادیم ، آریانشناسی این نظر را رد نمیکند که گهواره زایش یا پیدایش پارسی دری وحتا قسماً پارسی میانه (پهلوی) خراسان، آن هم قسمت جنوب شرقی اش میباشد ، ولی نظر یا انتی تیزی مبنی بر منشای ما در آن غیر از زبان پارسی میانه (پهلوی) را علماً نادرست دانسته و آن را ساخته و بافته نویسنده گان و دانشمندان غیر زبانشناس تلقی میکند . در این هم شك و تردیدی نمانده که يك چنین انتی تیز بیشترین انگیزه برتری جویانه ملی و سیاسی داشته است و کارزار ماجراجویانه ی که بادریغ و درد در این راستا از افغانستان و ایران گرفته تا دورترین نقطه جهان با به کار گیری وب سایت ها و ویبلاگ ها در شبکه های بین المللی انترنت و غیره و نشرات بیرونمرزی از سوی مهاجرین به اصطلاح "افغانستانی" روز تا روز ابعاد گسترده تری را به خود گرفته است .

از جمله تلاشی برای تغییر نام کشور و امتیازات هرچه بیشتر زبانی، فرهنگی و سیاسی، آن هم از راه فدرالیسم و یا تجزیه کشور واحد به خراسان، هزارستان، بدخشان کبیر، پشتونستان و غیره را به مسأله حاد روز درآورده اند. درحالیکه در این اواخر بعد از فروپاشی نظام سلطنتی و توتالیتریزم توام با کشمکش‌ها و جنگ‌های خونین و خاتمانسوز دو دهه گذشته با فراهم شدن شرایط نسبتاً مساعدی برای استقرار نظام دموکراتیک هرگونه برتری (اصلی بودن و یا بومی بودن زبانی - نژادی) دیگر سکه ناچلی بیش نبوده، بل تنها و تنها اکثریت اراء مردم مدار اعتبار قرار گرفته میتواند و بس، چنانچه نخستین نشانه آن را در همین تازه گی در تاریخ چند هزار ساله کشور کثیرالقومی و کثیراللسانی مان به چشم سر مشاهده کردیم.

اگر "بومی بودن" زبانی - نژادی دیگر اصل برتری شمرده میشد، نورستانی‌ها و پیشه‌یی‌ها حق داشتند تا نسبت به همه گروه‌های اتنولنگویستیک بیشترین امتیازات از جمله فرهنگی و سیاسی را ادعا کنند که همزمان با شاخه هندی پیش از تقسیم اقوام آریانی از بخش عمومی "آریایی" جدا شده و در مناطق موجوده کشور ما سکونت اختیار کرده اند. چه رسد به فریادهای کرکننده برخی از نویسندگان ما زیر عنوان "غم خراسانیان" و "درد خراسانیان"، خراسانی که حالا بین سه چهار کشور منقسم شده و کمترین حدود جغرافیایی آن به میراث ما رسیده اند؛ ولی بهترین میراث که میتوان بر آن بالید، همین کهن ترین گویش پارسی دری است، که بعد از ایران و تاجیکستان، در کشور ما سومین جایگاهی بس درخور اعتبار ملی - رسمی داشته، نفوذ ادبی، دیوانی و فرهنگی آن از برکت پشتوانه نیرومندش در آنسوی مرز غربی بر همه آشکار است.

پس، بیایید دیگر باتلاش‌های برتری جویانه و یا تجزیه خواهانه پدرود گفته و به بهانه جستار در ریشه و پیشینه، تیشه بر ریشه وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور باستانی مشترک مان نزنیم!

پانویسی و کتابشناسی:

۱ - دکتور شارل کیفر. عضو اکادمی علوم فرانسه و افغانستانشناس نامداری که پیرامون گویش‌های مختلف زبان‌های افغانی، عمدتاً پارسی دری، پشتو، اورمیری و پراچی، پژوهش‌های زیادی را انجام داده و در عین حال اسبستانت و همکار پروفسر استاد ژارژردار آریانشناس نامدار در پوهنتون برن، به ویژه در پروژه اتلس زبانشناسی افغانستان بوده که حال در سن‌های هشتاد قرار دارند.

۲ - هلموت هومباخ. دکنیشکا د سره کوتل دبرلیک (سنگ نبشته سرخ کوتل کنیشکا) برگردان دکتور زیار از المانی، چاپ اکادمی علوم افغانستان، کابل ۱۹۹۰.

۳ - زیار، مجاور احمد پښتو او پښتانه، ص ۱۰۷ - ۱۱۲.

۴ - جریده‌های ازاد سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۵۱ خورشیدی: روزگار، افغان و... .

۵ - روان فرهادی، عبدالغفور (مترجم). تاریخ تلفظ (آواشناسی) و صرف پشتو از استادان غرب: دارمستتر، گایگر، مورگنستیرن و بن و نیست. در دو جلد، نشرات مجله ادب پوهنتون کابل ۱۳۵۶ (۱۶۷۷ م).

۶ - ن. کاویانی، خراسان کهن و فرارود (ماوراءالنهر) مهد پیدایش و پرورش زبان دری. پدیده، ششمین و واپسین شماره، لندن، جولای ۲۰۰۴ ص ۳۸ - ۴۳.

۷ - زیار. پشتو زبان پشتون‌ها ...

۸ - پامیرزاد، خوشنظر (پښتو او پښتانه) اخلیک ص ۱۷۴ - ۱۷۷.

۹ - زیار ، پښتو او پښتانه ...

10. Hans, Reichelt, Awestsches Elementarbuch. Carl Winter. Universitätsverlag, Heidelberg, 1967.

11. Morgenstierne, G. : the place of Pashto among the Iranic languages and the problem of the Constitution of Pashtun linguistic and ethnic unity” Int. Pashto Seminar on the occasion of establishment of the International Center for Pashto Studies, Kabul. Pashto Quarterly, 1,4, pp. 43-55. 1978.

۱۲ - کاویانی . همان اثر ص ۳۸ ، ستون اول .

13. The Collins English Dictionary 2.ed. Collins, Editor: P. Hanks. London and Glasgow 1988.

14. Morgenstierne, George. Neu-iranische Sprachen S. 155-170. Hb. Der Orientalistik, 4. Bd. Iranistik: 1. Absch. Linguistik. Leiden-köln 1958.

۱۵ - کاویانی . همان اثر ص ۳۹ ستون دوم .

۱۶ - غبار ، میر غلام محمد . افغانستان به يك نظر ، کابل ۱۳۶۷ ص ۷۲ .

۱۷ - به سلسله پژوهش های مشترك اتنولنگویستیک نگارنده مقاله وشارل کیفر افغانستان شناس فرانسوی که نزدش محفوظ بوده و هنوز به تدوین و چاپ آن توفیق نیافته است .

18. Sima Wali. Women for Afghan Women Ed. By Sunjta – Mehta. P. Macmilan New York 2002, p. 9

۱۹ - زیار . پښتو او پښتانه ... ص ۳۳۴ - ۳۳۵ .

۲۰ - رویین ، دوکتور رازق ، گهواره زبان فارسی دری ، پدیده ، لندن ، شماره اول سال ۲۰۰۳ .

۲۱ - کاویانی، همان اثر ص ۳۹ .

۲۲ - رویین ، همان اثر ص ۴۲ (پاراگراف اخیر) .

23. Horn, P. Grundriss der newpersischen Etymologie.

24. Brandenstein & Mayerhofer. Handbuch des Altpersischen. Otto Harrassowitz, Wiesbaden. 1964. . S, 100,110, 151, 157.

25. Morgenstierne George. Indo-Iranian Frontier's Languages: Parachi and Ormuri. Oslo 1927.

۲۶ - کاویانی، همان اثر و صفحه.

27. Hans, Reichelt, Awestsches Elementarbuch. Carl Winter. Universitätsverlag, Heidelberg, 1967.

۲۸ - مجله های ادب و ورمه سال ۱۳۴۰ خورشیدی، پوهنخی زبان و ادبیات، پوهنتون کابل.

۲۹: Brandenstein & Mayerhofer. Handbuch des Altpersischen. Otto Harrassowitz, Wiesbaden. S, 100. 1964.

30- زیار، همان اثر ۳۲۹-۳۳۱ص.

۳۱ غبار، همان اثر ۱۰۸-۱۱۵ص.

- کاربرد نامواژه "آریانی" به جای "ایرانی" که در همایش یادشده بین المللی سال ۱۹۷۵ م در کابل دانشمندان افغانی در مشورت با شرکت کننده گان آریانشناس برای رفع سوء تفاهم تایید کرده اند. چنانچه دکتور روان فرهادی در پیشگفتاری بر تاریخ تلفظ و صرف پشتو" در مورد روشنی انداخته است :

"... کلمه آریانی ، که نام علمی قدیم تر است و همه زبان های این خانواده را ، چه باستانی و چه میانه و جدید فرا میگیرد ، آرزومندیم دانشمندان غربی رواج قرن ۱۹ را گذاشته این طریق ما را پیش گیرند و کلمه آریانی (Aryanian) Aryanic) منظور نمایند ... "

(فرهادی، مقدمه همان اثر).

عین استدلال برای کاربرد "پارسی" به جای شکل معرب آن "فارسی" نیز درست مینماید .

- بنابر هر وجه تسمیه که تخمین زده میشود ، "دری" به عنوان صفت پارسی یا (فارسی) به ویژه گویش افغانی آن درآمده و کم و بیش کاربردی داشته است و لی نباید آن را جانشین موصوف ساخت . البته در مرحله دوم (میانه) ساسانیان دوناام "پارسیک" و "پهلویک" را همزمان به کار میبرده بآنکه پهلوی مترادف پارتی بوده که زبان مستقلى مربوط شمالغرب شمرده میشود .

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)